

ز ضعف ناتوانی رهایی
 و نتایج بارشمن کتاب
 میان نیک و بد تخیل کردم
 که فرموده به نام سیر در علم
 تو تکدشتی ز نور خیزت
 بران نوزار تو دلم تو خیزت
 ز ناکلا سیدن خود در دلم
 چون نامجو مادان گشته است
 ز دست نهای نفاختی
 در آن که ما با سیر دای
 از آن ره جوان سوی درگاه
 کفایت مناجات بنا نموده استیاری مشارک در علم
 من آن مرغ که در احم در است
 در دلم

ادب منی
 خارج دور رونق
 جبر سینه

توی

توی کا سبب کارم سازگی
 که امت کردی از خردت بستگی
 بر ایت سیر و سیر کردی جسم
 ز با عرا اندک خردت دلی
 بیشتر بی و حرله از زبانم
 نه از زبان تو کویا
 نیکو آن شک که گفتاریم ده
 سیر گفتن زمان من مگردن
 ز ملک که بر حرف خطای
 خط خنوم بر آن حرف خاکش
 کیا عیلم و قیام بر دوده تو
 سرم هست از هوا هر سوی
 کلی کان مای من که در کجاست
 در لغت برویم باز کردی
 بوفیق سیر و سیر بستگی
 کشیدی سیر بر چشم راه بنیم
 دلم از ذوق یاد خویش دلی
 نهادی لجه خویش در دلم
 نه از خوردن کله در کفایت
 ز تکی بر سیر سیر کاریم ده
 زبان من زبان من مگردن
 که آن پیش از بوم بر آن
 چه کلک زبان میفکن در کفایت
 ز آب و کلی سرون آوده
 ولی با بیم کوی گشت در کلی
 از آن کلی که منزه رنگ بویست

در لغت برویم باز کردی
 بوفیق سیر و سیر بستگی
 کشیدی سیر بر چشم راه بنیم
 دلم از ذوق یاد خویش دلی
 نهادی لجه خویش در دلم
 نه از خوردن کله در کفایت
 ز تکی بر سیر سیر کاریم ده
 زبان من زبان من مگردن
 که آن پیش از بوم بر آن
 چه کلک زبان میفکن در کفایت
 ز آب و کلی سرون آوده
 ولی با بیم کوی گشت در کلی
 از آن کلی که منزه رنگ بویست